



<http://www.arianafghanistan.com>



برلین - ۲۹ جون ۲۰۱۸



خلیل الله معروفی

یادداشت:

در قسمتهای اول و دوم بخش اول، که به تاریخ ۲۱ و ۲۶ جون ۲۰۱۸ در "آریانا افغانستان آنلاین" انتشار یافت، تعدادی از کلمات بسیار مروّج زبان عامیانه کابلی را آورده و پل پای آنها را در کلام بزرگان قدیم خود گرفتیم. اینک قسمت سوم بخش اول همین سلسله "به کهنه خود بساز، که نو دیگران گران است!!!"، که در دسترس خواننده گرامی و علاقه مند این صفحه ارجمند، گذاشته میشود.

(خ. معروفی - برلین؛ ۲۸ جون ۲۰۱۸)

به کهنه خود بساز، که نو دیگران گران است!!!

وجوه تمایز و تفارق دری افغانستان و فارسی ایران

(بخش اول)

سرگی و دیرپائی لغات در زبان عامیانه دری

(قسمت سوم)

- **غلط کردن** = در معنای "اشتباه کردن" و "مرتکب سهو شدن" و یا "کار نادرست کردن"؛ از ترکیبات بی اندازه عامّ زبان گفتار و عامیانه مردم ماست.

در ایران مگر "غلط کردن" یک ترکیب زشت و ناگوار و در حدّ دو و دُشنام پنداشته میشود؛ چنان، که در موقع غیظ و غضب بالای کسی، گویند:

"فلانی غلط کرد!!!"

یعنی: "بد کرد" و "جک زد" و "گوه خورد".

البته ایرانیان "غ" را درینجا "ق" تلفظ میکنند و "قلط کرد" گویند!!! مردم ایران "غ" و "ق" را همیشه در تلفظ، غلط اداء میکنند. ایشان با همین دید خودبینانه از فارسی خود، وقتی جمله "غلط کردم" را از زبان افغانها میشنوند - شاید از روی تمسخر - پوزخند زده و به اصطلاح کابلی، از خنده ضعف میشوند. درینجا لازم می افتد، تا در مورد کلمه مشهور و بس معمول "غلط"، شرحی را تقدیم کنم:

"غلط" (به فتح دو حرف اول) کلمه عربی است، که در کلام عرب هم به معنای "سهو و اشتباه" - "وجه اسمی" - و هم در معنای "نادرست" و "ضد صحیح" - در "وجه وصفی" - استعمال میشود. پس این کلمه هم "اسم" است و هم "صفت". عین استعمال در زبان دری نیز تداول دارد؛ گرچه استعمالش در "مفهوم" صفت به مراتب بیشتر است. از همین سبب در آخر آن "ی" نسبت افزوده و "غلطی" را درست کرده ایم، که از آن محض معنای "اسم" را میگیریم. بلی؛ کلمه "غلط" در زبان دری عموماً با هردو مفهوم نافذ گشته است، که مفهوم اسمی آن بیشتر در زبان ادبی دیده میشود. چنان، که "اغلاط" گوئیم، و مراد از جمع اسم "غلط" است - مثلاً در ترکیب "اغلاطِ املانی".

نتیجتاً باید گفت، که ترکیب "غلط کردن"، با هردو مدلول؛ یعنی هم در معنای "اشتباه کردن" و هم به معنای "کار ناصواب کردن" راست می‌آید، چون یک مصدر ترکیبی کاملاً دستوری و از هر نگاه قابل اعتماد و پذیرش است و از نظر قواعد زبان هیچ ایرادی بر آن وارد نیست - بگذریم ازین، که فهم و درک "فارسی ایران" در استعمال این ترکیب، به کجراهه رفته است!!!

اینک رواج این ترکیب را از زبان بزرگان شعر و ادب دری بررسی میکنیم:

- فکر کنم در مضمون دری صنف یازدهم، ضمن تأریخ ادب خوانده بودیم، که این بیت از زبان "جامی" نقل میشود:

جلالی را به مجلس بُردم و اما غلط کردم

مرا رسوای عالم ساخت چشم گریه آلودش

حافظ شیرازی هفت صد سال پیش از امروز ضمن غزلی ترکیب "غلط کردن" را چنین استعمال کرد:

دمی با غم بسر بردن، جهان یکسر نمی‌آرزد به می بفروش دلِق ما، کزین بهتر نمی‌آرزد

چه آسان می‌نمود اول، غم دریا به بوی سود غلط کردم، که این طوفان به صد گوهر نمی‌آرزد

(ص ۱۰۰ دیوان، از نسخهٔ محمد عبدالوهاب قزوینی و داکتر قاسم غنی)

اما سه صد سال پیشتر از حافظ، حکیم غنصری بلخی در مدح محمود غزنوی فرموده بود:

توانگری و بزرگی و کام دل به جهان نکرد حاصل کس جز به خدمت سلطان

خدای هر چه کسی را دهد، غلط نکند غلط روا نبود بر خدای ما، سبحان

(ص ۲۱۲ دیوان، چاپ داکتر محمد دبیر سیاقی)

پس ترکیب "غلط کردن" علاوه برین، که از نگاه دستور زبان درست است، دو محک بزرگ دیگر هم بر آن صحه میگذارد؛ یکی کلام بزرگان و دیگر تداول عام در زبان گفتار.

- **یک لُخت** = (به ضم لام) - اصلاً به لام مفتوح - آنچه از یک توتِه باشد یا از یک توتِه ساخته شده باشد. "لخت"؛

یعنی "توتِه". چنان، که گوئیم "لخت جگر"؛ یعنی "توتِه جگر". من شخصاً استعمال این ترکیب زیبا و رسا - و شاید بتوانم گفت؛ "بی عدیل و بدیل" - را از زبان و قلم ایرانیان متوجه نشده ام.

اگر به کلام متقدمان توجه کنیم، از بهر مثال در سفرنامه ناصر خسرو بلخی میخوانیم:

«ششم روز از دی ماه قدیم به شهر آمد رسیدیم. بنیاد شهر بر سنگی یک لخت نهاده، و طول شهر به مساحت دو هزار

گام باشد و عرض آن هم چندین.»

(ص ۶۱ سفر نامه، چاپ نادر وزین پور)

«گام» واحد طول آن زمان بود، که به اصطلاح امروزی «فُت» گویند؛

و از کجا معلوم، که foot انگریزی از "گام" همان زمان ما مردم، برنخاسته باشد؟؟؟
- **راست کردن** = درست کردن، جور کردن، ساختن (خصوصاً روستائیان کابل زیاد به کار برند). ناصر خسرو بلخی در "سفرنامه" فرمود:

«و این شهر صُور معروف است به مال و توانگری در میان شهرهای ساحل شام. و مردمانش همه شیعه اند، و قاضی بی بود آنجا، مردی سنی مذهب، پسر ابو عقیل میگفتند. مرد نیک منظر و توانگر. و در شهر مشهدی **راست کرده** اند، و آنجا بسیار فرش و طرح قنادیل و چراغدانهای زرین و نُقرگین نهاده.»

(صفحه ۱۹ "سفرنامه ناصر خسرو بلخی"، چاپ داکتر نادر وزین پور، چاپ هشتم ۱۳۷۰، چاپخانه سپهر، تهران) شهر "صُور" در لبنان امروزی قرار دارد. "مشهد"؛ یعنی محل حضور یافتن، شهادتکده، مقبره و در متن، محل تجمع مردم و به حساب امروز "سالون شهری".
شیخ اَجَلّ در بوستان فرموده:

یکی پنجه آهنین **راست کرد**

که با شیر زورآوری خواست کرد

کسی پنجه بکسی ساخته بود (درست کرده بود) و میخواست به جنگ شیر برود و گویا با شیر زور آزمائی کند. حکایت شیرین و پند آمیزی ست، که بهتر است بتمامش از نظر بگذرانیم:

یکی پنجه آهنین **راست کرد** که با شیر زورآوری خواست کرد

چو شیرش به سرپنجه در خود کش دگر زور در پنجه خود ندید

یکی گفتش آخر چه خُسپی چو زن به سرپنجه آهنینش بزن

شنیدم، که بیچاره در زیر گفت نشاید بدین پنجه، با شیر گفت

(ص ۳۰۰ کلیات، چاپ مرحوم نکاء الملک علی فروغی)

انتساب زنان به جُبن و کم شهامتی در ادبیات دری زیاد دیده میشود، که از طرز تفکر و دید غلط همان روز و باورهای موهوم الهام میگیرد و متأسفانه هنوز هم مردم بدین باور اند.

- **تانستن** = مخفف "توانستن" از کلمات بسیار متداول گفتاری ماست، که مع الاسف از لفظ قلم رخت بر بسته و کاملاً متروک گشته است، با وجودی که در کلام قدامت زیاد دیده میشود. در ایران هم این کلمه را در گفتار به کار بندند، آن هم به شکل "تونستن" چنان، که گویند: میتونی، نمیتونم، نتونست (میتانی، نمیتانم، نتانست) منوچهری شاعر زبردست قرن پنجم و مداح سلطان مسعود غزنوی (مسعود اول) گوید:

بلبلی کرد **نتاند** بدل مرده دلان آن که زلف بَخَمِ غالیه سای تو کند

(ص ۶۵ گزیده اشعار منوچهری، چاپ احمد علی امامی افشار)

بُلْبُلِی = شراب، کوزه شراب، نوعی شراب ناب؛ بَخَم = پُرشکن، دوتا. یعنی آنچه زلف دوتای مشک سای تو در حق افسرده دلان کند، شراب ناب هم نتواند کردن.

حکیم غنصری بلخی ضمن قصیده ای در مدح بمین الدوله محمود غزنوی فرماید:

گرش **بتانی** دیدن، همه جهان است او

برین سخن هنر و فضل او بس است گوا

(ص ۲ دیوان، چاپ دبیر سیاقی)

"گوا"؛ یعنی "گواه" (شاهد)

آستین برزدن = آمادگی به کاری گرفتن، با جدیت دست به کار شدن؛ مثلاً گوئیم: دست و آستین خود (خود را) بر

زد. در ایران "آستین بالا زدن" گویند. منوچهری در مسمطی گوید:

بوستان بانا امروز بـه بستان بـده ای؟ زیر آن گلبن چون سبزِ عماری شده ای؟

آستین برزده ای دست به گل بر زده ای؟ غنچه ای چند ازو تازه و تر بر چده ای؟

دسته‌ها بسته به شادی بر ما آمده ای؟

تا نشان آری ما را ز دل افروز بهار؟

(ص ۱۶۸ دیوان، چاپ دبیر سیاقی)

بوستانبان = باغبان؛ عماری = کجاوه، هودج

ظهیر فاریابی از مشاهیر قرن ششم گوید:

چو سُنبلِ تو سر از برگِ یاسمین بر زد

غمّت به ریختنِ خونم، **آستین بر زد**

(ص ۷۷ دیوان ظهیر فاریابی، چاپ ۱۳۶۱، انتشارات فروغی)

شوی = شوهر؛ از کلمات بسیار معمول و مروّج زبان عامیانه و گفتاری ماست، که متأسفانه در تحریر هیچ به کار

نمی‌رود و من تاکنون ندیده و نشنیده‌ام، که این لغت را در ایران کسی به کار برد. البته در کلام قدما آن را بسیار

سراغ داریم و من قصداً از استعمال این کلمه در شعر گهربار شیخ اجلّ سعدی، مثالی می‌آرم:

بزارید وقتی زنی پیش **شوی** که دیگر مخر نان ز بقال کوی

حکایتی بس جالب است، که ضمن آن سعدی درس مروّت و جوانمردی میدهد و بهتر، که آن را کلاً مرور کنیم:

بزارید وقتی، زنی پیش **شوی** که دیگر مخر نان، ز بقال کوی

به بازار گندم فروشان گرای که این جو فروشی‌ست، گندم نمای

نه از مشتری، کزدحام مگس به یک هفته رویش ندیده ست کس

به دل‌داری آن مرد صاحب نیاز به زن گفت: کای روشنائی بساز

به امید ما، کلبه اینجا گرفت نه مردی بود، نفع زو واگرفت

ره نیک مردان آزاده گیر چو استاده ای، دست افتاده گیر

بیخشی کانا، که مرد حق اند خریدار دکان بی رونق اند

جوانمرد اگر راست خواهی ولی‌ست

کرم، پیشه شاه مردان علی‌ست

(ص ۲۷۳ کلیات، چاپ مرحوم علی فروغی)

- کلماتی چون «چاشت، پیشین، دیگر، شام، خفتن، پگاه، بیگاه، شش، جگر، گرده، دل، بیره، پیش، گپ، زردی (مریضی مشهور)» و هزاران دگر ازین دست، در زبان عامیانه و گفتاری ما جاری و طاری و ساری‌ست و در کلام قدما عالیقدر هم به وفرت سراغ می‌گردد، مگر با تأسف، که در زبان مکتوب ما از آنها کمتر اثری دیده میشود.

- در ایران به جای این لغات سره و اصیل دری، کلمات عربی را به کار می‌برند:

«ظهر، بعد از ظهر، عصر، مغرب، عشاء، ریه، کبد، کلیه، قلب، لئه، قبل، حرف، یرقان و...»

- کلمات "پگاه"؛ یعنی "صبح" و "بیگاه"؛ یعنی "شام" در گفتار روستائیان ما زیاد به کار میرود. در ایران "بیگاه" را "بی وقت و بی موقع" تفسیر کرده اند، که فرسنگ‌ها از ملول واقعی خود فاصله دارد.

- "شام" در ایران از معنای اصلی خود بیرون آمده و مدلول جدیدی پذیرفته است، که عبارت از "نان شب" باشد. آنچه را ما مردم با کلمه "شام" افاده میکنیم، در ایران "مغرب" گویند؛ چنان، که "نماز شام" را "نماز مغرب" گویند. کلمه "حرف" در تعامل روزمره فارسی ایران مفهوم دیگری پذیرفته، غیر از آنچه اصلاً بوده است. ایرانیان "حرف" عربی را در عوض "گپ و سخن" دری ما استعمال میکنند. وقتی یک ایرانی بگوید "حرف بزن"؛ یعنی، که "گپ بزن".

- کلمه "ناخوش" به معنای "مریض، علیل، بیمار" از لغات عامّ دری ماست و تا جایی، که برایم معلوم گردیده، تقریباً در سراسر ملک ما به کار رود، گرچه درین اواخر کلمه عربی "مریض" کاربرد بیشتر پیدا کرده است. "ناخوش" در همین معنی در کلام قدما بسیار استعمال گردیده، ایرانیان اما از کلمه "ناخوش" معنای "ناخوش آیند، نامطبوع و امثالهم" را گیرند.

- کلمه "نول"، که در عربی "منقار" گویند، نیز از اصطلاحات بسیار معمول ماست و در آثار قدما هم به همین مفهوم آمده است. در ایران به جای آن "نوک" گویند، مگر کلمه "نوک" در دری ملک ما و در اصل خود، مدلول دیگری دارد.

- لغت زیبایی "سپاهی" - منسوب به "سپاه" - به معنای "عسکر" هنوز هم از زبان عوام کابلی شنیده میشود، گرچه کلمه عربی "عسکر" شکل عام‌تر را به خود گرفته است. در ایران اصطلاح "سرباز" را به کار برند، که مفهوم "سپاهی" و "عسکر" را درست رسانده نمیتواند؛ خصوصاً در نظام حربهای امروزی.

- "تنخواه" به معنای "مُعاش" از اصطلاحات زیبایی عامیانه ماست، که در نوشته به ندرت دیده میشود. در ایران کلمه "حقوق" را در عوض استعمال میکنند، که مدلولش با لفظ مطابقت ندارد!!!

- کلمه "دستخط" یعنی "امضاء" از اصطلاحات عام گفتاری ما میباشد. در ایران "دستخط" را "دستنویس" معنی کرده اند.

- "پالیدن" از لغات بسیار متداول گفتار ماست. این لغت زیبا و سره در فارسی ایران قطعاً مأنوس نیست و ایشان در عوض "جست و جو کردن، تفحص کردن، گشتن و غیره" را استعمال میکنند.

البته وقتی می‌گوئیم، که فلان لغت در فارسی ایران به کار نمیرود یا دیده نمیشود و یا رائج نیست، مراد ازین است، که چنین لغت در تقریر و تحریر روزمره آن سامان، متروک گردیده است. اگر کسی چنین لغات را در فرهنگها و قوامیس بیابد، مُناقض گفته‌های من بوده نمیتواند، چون فرهنگها و کتب لغت و لغتنامه‌ها، لغات تاریخی و متروک را

نیز احتواء میکنند. درین زمینه گویا خطِ فرهنگها و قاموسها و کتب لغت، از زبان معمول و مروّج مُعاصر و امروزی، کاملاً جداست!!!

این بود نمونه کوچکی برای به کرسی نشاندن مدعا، ورنه مثالهای بی مَرّ دیگر ازین رشته را از کلام تمام بزرگان معظم دگر خود، توان آورد. و کلام مولانا جلال الدین محمد بلخی - خداوندگار بلخ - پُر است از کلماتی، که ما امروز در زبان عامیانه خود استعمال میکنیم. همین قسم فرموده‌های حکیم بزرگ غزنه - ابوالمجد مجدود ابن آدم، سنائی - و صدهای دگر را میتوان ازین نگاه امتثالاً بر زبان آورد!!!

(ختم قسمت سوم، بخش اول)

